



A Critique of «The Divisions of Wad' (linguistic convention) in the Principles of Islamic Jurisprudence (Usul al-Fiqh) " with an Analysis of its Foundational Principles

Abdolhossein Toodeh Fallah¹

Abstract

A significant portion of contemporary principles of Islamic jurisprudence (uṣūl al-fiqh) is devoted to discussions on linguistic expressions. Within this framework, legal theorists (uṣūlīs) have defined “wad’” (linguistic convention)) and categorized it into four types: “general wad’ —general meaning,” “general wad’ —specific meaning,” “specific wad’ —specific meaning,” and “specific wad’ —general meaning.” In another classification, they have restricted it to two types: “generic wad’ “ (wad’ naw’ī) and “individual wad’” (wad’ shakhṣī). The present study demonstrates that “wad’” is, in reality, nothing but a “notional unity between a word and its meaning” and fundamentally admits no divisions or classifications. Accordingly, both aforementioned categorizations lack basis in reality, are fundamentally erroneous, and stem from flawed intellectual foundations that later legal theorists have adopted across most discussions on linguistic expressions. No trace of such classifications can be found in linguistic sciences—such as morphology (ṣarf), syntax (naḥw), semantics (ma‘ānī), rhetoric (bayān), and logic (manṭiq)—nor in the principles of jurisprudence as developed by classical scholars. Influential works such as *Al-Dharī‘ah ilā Uṣūl al-Sharī‘ah* by Sayyid Murtaḍā ‘Alam al-Hudā and *Al-‘Uddah fī Uṣūl al-Fiqh* by Shaykh Ṭūsī are also devoid of these classifications.

Keywords

Principles of Islamic Jurisprudence (‘Ilm Uṣūl al-Fiqh), Wad’ (linguistic convention), Classifications of Wad’, Word, Concept, Meaning, Signification.

1. Lecturer of Advanced Levels in the Marvi Seminary.



نقد «تقسیمات وضع در اصول فقه» با تحلیل مبانی آن

عبدالحسین توده فلاح^۱

چکیده

بخش قابل توجهی از اصول فقه رایج امروز، به مباحث الفاظ اختصاص دارد. در همین چارچوب، اصولیون به تعریف «وضع» پرداخته و آن را - در یک تقسیم - به چهار قسم «وضع عام - موضوع له عام»، «وضع عام - موضوع له خاص»، «وضع خاص - موضوع له خاص» و «وضع خاص - موضوع له عام» تقسیم کرده‌اند. همچنین در تقسیم دیگری، آن را به دو نوع «وضع نوعی» و «وضع شخصی» منحصر دانسته‌اند.

پژوهش حاضر اثبات می‌کند که «وضع» حقیقتی جز «اتحاد اعتباری لفظ با مفهوم» ندارد و اصولاً دارای هیچ‌گونه تقسیم و اقسامی نیست. بر این اساس، هر دو تقسیم یادشده فاقد واقعیت بوده، از اساس نادرست‌اند و ریشه در مبانی فکری ناصوابی دارند که اصولیون متأخر در عموم مباحث الفاظ پذیرفته‌اند. نشانه‌ای از چنین تقسیماتی نه در علوم ادبی - همچون صرف، نحو، معانی، بیان و منطق - دیده می‌شود و نه در دانش اصول فقه تدوین یافته توسط قدما. آثار برجسته‌ای چون «الذریعة إلى اصول الشريعة» تألیف سید مرتضی علم‌الهدی و «العدة فی اصول الفقه» اثر شیخ طوسی نیز عاری از این تقسیمات هستند.

کلیدواژه:

علم اصول فقه - وضع - تقسیمات وضع - لفظ - مفهوم - معنا - دلالت

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه مروی.



مقدمه

هر یک از این اقسام و در یک بحث اثباتی، تحقق خارجی آن‌ها را بررسی می‌کنند.

در تقسیم دوم، وضع به دو گونه «وضع شخصی» و «وضع نوعی» تقسیم می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲ق، صص ۱۰ و ۱۸؛ آیت‌الله صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۱، صص ۸۷ و ۹۴؛ امام خمینی، ۱۳۶۳ق، ج ۱، ص ۱۵؛ غروی نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۱).

سه نقد اساسی بر مباحث الفاظ در اصول فقه رایج - به‌طور عام - و بر تقسیمات «وضع» - به‌طور خاص - وارد است:

بسیاری از این مباحث، ارتباطی با تدوین قواعد استنباط احکام شرعی ندارند و خارج از چارچوب و رسالت دانش اصول فقه قرار می‌گیرند؛ هرچند ممکن است فی‌نفسه ارزشمند باشند.

بخش بزرگی از مباحث الفاظ ناشی از خلط مباحث عقلایی حاکم بر قانون‌گذاری و اجرا - مانند «اوامر» و «نواهی» - و ضوابط عقلایی حاکم بر مخاطب - همچون «اطلاق و تقييد» و «عناوين موضوعه» - با مسائل لفظی و دلالتی است.

برخی از مسائل لفظی بر اساس مبانی فکری نادرست شکل گرفته‌اند و از ریشه باطل‌اند.

این مقاله بر نقد سوم متمرکز است و در پی آن است که نشان دهد دو تقسیم ادعایی اصولیون درباره «وضع»، اساساً در زبان و ارتباط لفظ با معنا جایگاهی ندارد.

پیش از ورود به نقد این تقسیم‌ها، ضروری

اصول فقه کنونی، که در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها رسمیت یافته، بخش قابل توجهی از مباحث خود را به تحقیق و بررسی پیرامون احکام الفاظ اختصاص داده است؛ به‌گونه‌ای که در یک تقسیم کلان، این دانش به دو بخش «الفاظ» و «حجج» تقسیم می‌شود (حیدری، اصول استنباط).

اصولیون در پی پژوهش‌های گسترده درباره معانی الفاظ، انواع دلالت و ضوابط حاکم بر گفت‌وگو، به مباحث بنیادین زبان‌شناختی همچون چگونگی شکل‌گیری زبان و حقیقت ارتباط الفاظ با مفاهیم - یا همان «وضع» - پرداخته و آن را به اقسام گوناگون تقسیم می‌کنند. ایشان «وضع» را از دو جنبه در نظر می‌گیرند که در عرض یکدیگر قرار دارند و هیچ‌یک بر دیگری تقدم یا تبعیت ندارد:

۱. به اعتبار معنای ملحوظ هنگام وضع لفظ

۲. به اعتبار لفظ ملحوظ هنگام وضع لفظ

در تقسیم نخست، وضع را به چهار نوع تقسیم می‌کنند:

۱. وضع عام - موضوع له عام

۲. وضع خاص - موضوع له خاص

۳. وضع عام - موضوع له خاص

۴. وضع خاص - موضوع له عام

سپس، در یک بحث ثبوتی، امکان وقوع



است حقیقت «وضع» و ماهیت پیوند وضعی میان الفاظ و مفاهیم مورد بررسی قرار گیرد.

پیشینه

یافته‌های نگارنده، حاصل پژوهش‌های پیوسته در طول سالیان متمادی، نشان می‌دهد که تمام اصولیان دو تقسیم مورد بحث را پذیرفته و مباحث الفاظ خود را بر بنیاد آن بنا نهاده‌اند. تاکنون هیچ نقدی بر این تقسیمات مشاهده نشده است، چه رسد به آن‌که کسی در پی ابطال کامل آن‌ها برآید. شاید بتوان گفت دیدگاه‌های بی‌نظیر علامه طباطبایی درباره حقیقت و چگونگی تکون زبان، بیش از هر نظر دیگری، با رویکرد این نوشتار هم‌خوانی دارد.

مفهوم‌شناسی

وضع چیست؟

هرگاه بخواهیم دیگران را مخاطب قرار داده و از امری خبر دهیم یا عواطف، احساسات و خواست‌های درونی خود - مانند تعجب، دستور، درخواست یا پرسش - را ابراز کنیم، بی‌درنگ از واژه‌ها و عبارت‌هایی استفاده می‌کنیم که با آن معانی مناسب دارند. مخاطبانی که به زبان مورد استفاده ما آگاهند نیز، با شنیدن یا خواندن این کلمات و عبارات، مقصود ما را درمی‌یابند؛ همان‌گونه که اکنون با مطالعه این نوشتار، معانی مورد نظر نویسنده را درک می‌کنید.

آنچه این فرایند «تفهیم و تفاهم» را ممکن می‌سازد، پیوند محکمی است که در ذهن ما میان الفاظ و مفاهیم برقرار است؛ پیوندی که سبب می‌شود الفاظ در معانی خویش محو گردند، به‌گونه‌ای که هنگام گفتن یا شنیدن، کمتر متوجه خود الفاظ می‌شویم و گویی معانی، بی‌واسطه منتقل می‌شوند.

به این پیوند ویژه که میان هر لفظ و مفهوم آن برقرار است و امکان انتقال معانی در گفت‌وگو را فراهم می‌آورد، اصطلاحاً «وضع» گفته می‌شود. انتخاب این واژه از آن روست که این ارتباط، نه ذاتی و حقیقی، بلکه اعتباری و قراردادی است.

هر کلمه، یا هر هیئت مفرد و ترکیبی، یک «لفظ موضوع» است و مفهومی که آن لفظ بر آن دلالت دارد، «موضوع‌له» آن به شمار می‌آید. «وضع» در هر زبان، شالوده اصلی شکل‌گیری آن زبان است و در کنار مبانی عقلایی حاکم بر مخاطب - همچون اصالة الحقیقه، اطلاق، انصراف و قدر متیقن در مقام مخاطب - امکان برقراری گفت‌وگو را فراهم می‌کند.

سبب وضع

هرگاه فرد یا گروهی صاحب اعتبار، برای پدیده‌ای که اختراع یا کشف کرده، نظریه‌ای که ابداع کرده، سازمان یا حزبی که بنیان نهاده، یا هر امر دیگری که در نگاه مردم به او اختصاص دارد، نامی ویژه انتخاب و به دیگران اعلام کند، آن پدیده در نظر همگان با همان نام (اسم خاص یا علم) شناخته



خواهد شد. چنین فرآیندی را «وضع تعینی» می‌نامند.

فراتر از اسماء خاص که از طریق وضع تعینی وارد زبان می‌شوند، دیگر واژه‌ها، کلمات و ترکیب‌ها در جریان شکل‌گیری زبان، به تدریج و در اثر تکرار و استمرار در کاربرد، به مفاهیم موضوع‌له خود پیوند یافته و جایگاه وضعی خویش را در آن زبان پیدا می‌کنند. این نوع ارتباط وضعی، که بر اساس نیاز طبیعی انسان به تفاهم با هم‌نوعان و بر پایه توان فطری بیان مقاصد از طریق سخن گفتن پدید می‌آید، «وضع تعینی» نام دارد (غروی نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۹).

بدیهی است که وضع تعینی نام‌ها و اسامی، نقش چندانی در شکل‌گیری زبان در مقایسه با زبان‌های دیگر ندارد؛ ازاین‌رو، در این مقاله تمرکز اصلی بر «وضع تعینی» خواهد بود.

استعمال و دلالت

در نتیجه «وضع»، هرگاه بخواهیم معانی مورد نظر خود را از طریق سخن گفتن یا نوشتن به دیگران منتقل کنیم، واژه‌ها و عبارت‌هایی که برای آن مفاهیم وضع شده‌اند، ابتدا در ذهن ما حاضر می‌شوند و سپس بر زبان یا قلم جاری می‌شوند. در مقابل، با شنیدن یا دیدن این کلمات و عبارات، صورت ذهنی آن‌ها - همراه با مفاهیمی که با آن‌ها پیوند یافته‌اند - در ذهن مخاطب نقش می‌بندد و

او به مقصود ما پی می‌برد. بدین سان، پیوند وضعی الفاظ با مفاهیم، امکان به‌کارگیری الفاظ برای دلالت بر معانی را نزد اهل زبان فراهم می‌سازد.^۱

حقیقت وضع

چرا شنیدن الفاظ و سخن گوینده سبب می‌شود مفاهیم آن‌ها در ذهن شنونده حاضر شود و او به معانی مورد نظر گوینده پی ببرد؟ الفاظی که از گوینده صادر می‌شود، همچون صدای وزش باد، افتادن درخت، ریزش آب، یا آه و ناله بیمار، از سنخ پدیده‌های طبیعی‌اند که با حس شنوایی درک می‌شوند. از هر صدای شنیده شده، تصویری ذهنی پدید می‌آید که با مقایسه آن با تجربه‌های پیشین، نوع صدا تشخیص داده می‌شود.

اما پرسش این است که الفاظ صادر شده از گوینده چه ویژگی‌ای دارند که افزون بر ادراک حسی، دلالت بر معانی مورد نظر او نیز می‌کنند؟

چه پیوندی میان این صداها (الفاظ) و مفاهیم و معانی‌شان برقرار است که سبب این دلالت و امکان تفهیم و تفاهم می‌گردد؟ ماهیت این ارتباط چیست که شنونده را به حقایق خارجی یا حالات و کنش‌های درونی گوینده رهنمون می‌سازد؟

آیا این ارتباط تنها هنگام کاربرد الفاظ در سخن جدی وجود دارد یا در گفت‌وگوهای

۱. آنچه با تک تک الفاظ، کلمات و هیئتهای ترکیبی ارتباط وضعی دارد مفهوم آن است ولی به هنگام گفتگو، کلام کامل و جملهها بر معانی مقصود گوینده دلالت می‌کنند، نه بر مفاهیم آن. تفاوت میان مفهوم و معنا مطلب باریک و مهمی است که نیازمند یک مقاله مستقل می‌باشد ولی آن اندازه که در خور این مقاله است توضیح خواهیم داد.



شوخی طبعانه نیز برقرار است؟

آیا این پیوند صرفاً در زمان گفتن شکل می‌گیرد یا پیش از به‌کار بردن الفاظ نیز موجود است؟

وقتی شخصی به زبانی بیگانه تسلط می‌یابد، چه دانش تازه‌ای کسب می‌کند؟ آیا این همان دانشی است که در هنگام شنیدن سخن یا خواندن متن به دست می‌آید؟ اگر پاسخ منفی است، تفاوت این دو در چیست؟

هنگامی که پدر نامی بر فرزندش می‌نهد یا مردم واژه‌ای تازه را در معنایی خاص به کار می‌برند، چه رخ می‌دهد که آن فرزند با آن نام و آن معنا با آن واژه شناخته می‌شود؟

آیا در ماهیت صوت و لفظ از یک سو و آن فرزند یا آن معنا از سوی دیگر، تغییر یا حالت تازه‌ای پدید می‌آید که این پیوند را ایجاد می‌کند؟

این ارتباط در کجا تحقق دارد؟ و در یک عبارت، حقیقت «وضع» چیست؟

لفظ-مفهوم-معنا

برای پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته، لازم است بار دیگر به حقیقت لفظ، مفهوم و معنا با دقت بنگریم.

۱. حقیقت لفظ

لفظ، همان آواها و صداهایی است که از حرکت هوا و برخورد دم با مقاطع گوناگون دهان - چون کام، دندان‌ها، زبان و لب‌ها - پدید می‌آید. الفاظ در مقوله کمّ کیف می‌گنجند و وجودی خارجی و عرضی دارند.

۲. حقیقت مفهوم

مفهوم، صورت ذهنی‌ای است که از موجودات و حوادث خارجی انتزاع می‌شود و وجودی ذهنی و علمی دارد.

۳. حقیقت معنا

معنا، همان موجودات و رویدادهای خارجی - اعم از حوادث بیرونی یا حالات و کنش‌های درونی و نفسانی - است که کارکرد و تحقق نفس‌الامری دارند؛ مفاهیم، از آن‌ها برگرفته شده و بر آن‌ها صدق می‌کنند.

هنگام سخن گفتن، گوینده می‌کوشد با استفاده از یک زبان (ارتباط برقرارشده میان الفاظ و مفاهیم)، شنونده را نسبت به معانی و حقایق مورد نظر خود آگاه سازد. انسان ابتدا حقایق و معانی‌ای مانند درد، شادی یا سیال بودن مایعات را ادراک می‌کند، سپس دستگاه صورت‌ساز او مفاهیم این حقایق را انتزاع کرده و در ذهن نگاه می‌دارد.

اگر انسان در تنهایی می‌زیست، جز با معانی در ادراکات وجدانی و مفاهیم آن‌ها در فرآیند اندیشه سروکار نداشت. اما چون موجودی اجتماعی است و مسیر کمالش در بستر اجتماع پیش می‌رود، نیازمند ارتباط با هم‌نوعان خویش شده است. همین نیاز غریزی، او را واداشته تا اندیشه‌ها و نیازهای خود را بیان کند. از این رو با استعداد فطری و خدادادی «تکلم»، معانی را در قالب الفاظ ریخته و برای تفاهم و گفت‌وگو زبان را پدید آورده است.

اکنون باید پرسید: این سه، یعنی الفاظ،



(تعیین، تخصیص، جعل یا تعهد) تفسیر کرده و آن را سبب ارتباط دانسته‌اند، و چه آنان که خود رابطه را «وضع» پنداشته و جعل یا تخصیص را علت آن شمرده‌اند. مسلم است که میان لفظ و مفهوم آن، ارتباطی برقرار است که زبان را شکل می‌دهد و امکان تفاهم را فراهم می‌سازد و مسلم است که این ارتباط به واسطه نوعی جعل و تخصیص پدید آمده است؛ زیرا پیوندی ذاتی بین الفاظ و مفاهیم وجود ندارد. آنچه نیازمند پژوهش است، چگونگی این تخصیص و حقیقت ارتباط وضعی میان لفظ و مفهوم است.

تا جایی که نگارنده آگاه است، در میان اصولیون تنها محقق اصفهانی و علامه طباطبایی به بررسی حقیقت ارتباط وضعی میان الفاظ و مفاهیم پرداخته‌اند.

نظر علامه محقق اصفهانی:

به باور ایشان، وضع تنها در «وضع تعینی» تحقق دارد و حقیقت آن چیزی جز اعتبار واضع نیست. به این معنا که واضع اعتبار می‌کند صورت مفهومی لفظ «آب» مثلاً، از آن مفهوم و طبیعت مایع حیات بخش آب باشد. درست همان‌گونه که مالک اعتبار می‌کند خانه متعلق به مشتری است. گرچه در واقع میان خانه و مشتری، یا میان صورت لفظ «آب» و طبیعت آن در خارج، هیچ رابطه حقیقی وجود ندارد، اما «اعتبار» - که فعل واضع یا فروشنده است - در خارج واقعیت دارد.

این معنای اعتباری، یعنی ارتباط وضعی

مفاهیم و معانی که موجوداتی از سه سنخ متفاوت‌اند، چگونه ارتباطی با یکدیگر پیدا کرده‌اند که انسان را قادر می‌سازد به وسیله الفاظ، معانی و حقایق مقصود خود را به دیگران منتقل کند؟

ارتباط مفهوم با معانی و حقایق خارجی روشن است؛ مفاهیم، بازتاب واقعیت خارجی در نفس انسان‌اند و بر آن‌ها تطابق دارند. اما الفاظ که ساخته انسان و در اصل همان اصواتی‌اند که مشابه آن‌ها در طبیعت یافت می‌شود، چگونه با مفاهیم و معانی پیوند خورده‌اند تا «زبان» پدید آید و «دالت» ممکن شود؟ یعنی چگونه علم به الفاظ، به علم به معانی گوینده می‌انجامد؟

بیشتر اصولیان متأخر، برداشت نادرستی از حقیقت ارتباط وضعی داشته‌اند و همین امر موجب ارائه دیدگاه‌های نادرست درباره مسائل وابسته به آن و پایبندی به تقسیمات مشهور وضع شده است. برخی وضع را «جعل و تعیین» دانسته‌اند (الموسوی الخمینی، ۱۳۶۳ق، ج ۱، ص ۱۴-۱۵)؛ برخی آن را نوعی «اضافه و اختصاص» تعریف کرده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص ۹؛ العراقی، ۱۳۶۴ق، ج ۱، ص ۲۵)؛ و گروهی مانند ملا علی‌نهادوندی و آیت‌الله خویی آن را «نوعی تعهد میان اهل زبان» شمرده‌اند (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۵).

با اندک تأمل روشن می‌شود که هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها به حقیقت «وضع» نپرداخته‌اند؛ چه آنان که وضع را به فعل واضع



زیرا این ارتباط، یک اتحاد اعتباری است که نتیجه اعتبار عقلاء و جزئی از معلومات اعتباری ایشان به شمار می‌آید.

عدم اختصاص به وضع تعینی این پیوند اعتباری میان لفظ و مفهوم، منحصر به وضع تعینی نیست و می‌تواند در دیگر اقسام وضع نیز تحقق یابد.

نظر علامه طباطبائی^۱

علامه طباطبائی^۱، بر پایه نظریه «اعتباریات» که شاهکاری فلسفی است و در «رساله الاعتباریات» و مقاله ششم «اصول فلسفه و رئالیسم» بیان شده، حقیقت «وضع» و ارتباط وضعی میان الفاظ و مفاهیم را اتحاد اعتباری در قلمرو معلومات اعتباری جمعی می‌داند (علامه طباطبائی، ۱۳۵۶، ص ۱۲۶-۱۲۸؛ حاشیه الکفایه، ص ۱۶-۱۹ و ۳۳-۳۴؛ الرسائل التوحیدیه، ص ۱۴۱-۱۴۴).

به باور وی، انسان در مراحل نخستین، خود معانی را به مخاطب منتقل می‌کرد و سپس به حکم ضرورت عقل عملی، الفاظ را جانشین معانی ساخت. بدین‌گونه که در ظرف وهم، حدود و اوصاف معانی را به الفاظ نسبت داد و در نتیجه، در مجموعه معلومات اعتباری جمعی، «لفظ» به‌طور بالعرض همان وجود معنا و مفهوم آن شد و انسان به «وضع» و دلالت لفظی دست یافت. مطالعه زندگی موجودات ذی‌شعور اجتماعی نیز گواه همین روند است:

لفظ «آب» با مایع حیات‌بخش (در همان مرتبه مفهوم و طبیعتش)، از آن حیث که متعلق اعتبار است، موجودیت می‌یابد. بدین ترتیب، هرچند در حقیقت هیچ پیوند خارجی میان لفظ «آب» و طبیعت آن نیست، چون موضوع اعتبار قرار گرفته، وجودی به آن نسبت داده می‌شود. نتیجه آنکه، در ذهن اهل زبان، میان «طبیعی لفظ آب» و «طبیعی مایع سیال» گونه‌ای ملازمه شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که ذهنشان به انتقال از لفظ به معنا انس می‌گیرد.

اما در وضع تعینی، دیگر وضع و اعتباری در کار نیست؛ بلکه کثرت استعمال، همان نتیجه وضع را پدید آورده و ذهن مردم به تدریج به انتقال از لفظ به معنا خو گرفته است. (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۹)

نقد و بررسی نظر محقق اصفهانی:

دیدگاه محقق اصفهانی، در مقایسه با آراء پیشین، فاصله‌ای از عرش تا فرش دارد و ما را تا آستانه کشف حقیقت امر پیش می‌برد. ^۱ با این همه، با مراجعه به تحقیقات علامه طباطبائی - اعلی‌الله مقامه - که در ادامه خواهد آمد، آشکار می‌شود که نظریه محقق اصفهانی دچار دو ضعف اساسی است:

ناکافی بودن انس ذهنی

«انس ذهنی» به‌تنهایی نمی‌تواند حقیقت ارتباط وضعی لفظ با مفهوم را توضیح دهد؛

۱- محقق اصفهانی صاحب کتاب نه‌ایة الدرایة مباحث اصولی را بسیار موشکافانه و از جنبه‌هایی مورد بررسی قرار می‌دهد که عموماً مورد غفلت دیگران است. وی با اندیشه نافذ خود نظرات بدیعی ارائه می‌کند که بسیار کارگشا هستند.



ابتدایی‌ترین ارتباط‌ها با انتقال مستقیم معانی محسوس انجام می‌شد؛ گرما بالمس، شیء مطلوب با ارائه بصری، و خوراکی با چشاندن.

وقتی انتقال مستقیم ممکن نبود، گوینده با اشاره، حرکات مشابه یا ایجاد صدا توجه مخاطب را جلب می‌کرد؛ مثلاً با دویدن، معنای «بگریز» را می‌رساند.

همچنین، از تفاوت طبیعی آواها در حالات محبت، خشم، پرخاش، گله، میل یا نیاز استفاده می‌شد تا حالات درونی به دیگری منتقل شود. مخاطب با ترکیب صدا، حالت چهره و حرکت، معنا را درمی‌یافت. فطرت انسانی که همواره به دنبال علت حوادث است، صدا یا حرکت را بی‌علت نمی‌انگاشت و از آن به حالت و خواسته دیگری پی می‌برد.

در این میان، صداهای اشیاء نیز به منزله نشانه خود آن‌ها به کار می‌رفت و به تدریج به الفاظ دال بر معنا تبدیل شد. نمونه‌هایی از این دسته، اسماء اصوات مانند «طنین» در عربی، «شُرُشُر» در فارسی، و نام حیواناتی چون «بوم» و «هدهد» و «غارغا» (ترکی) یا اسماء افعال چون «دَقّ» و «شَقّ» در عربی و «زاری» در فارسی است.

بدین ترتیب، انسان به کمک این توانایی فطری در بیان آنچه درون دارد و با بهره‌گیری از الفاظ که آسان‌ترین و دسترس‌پذیرترین وسیله‌اند، توانست نیازهای معنایی متنوع خویش را برطرف سازد. الفاظ با گذر زمان

و تحت تصرف قوه وهم، به اشکال مناسب طبع انسانی درآمدند. هرگاه انسان از یک معنای موجود، معنای جدیدی مشتق کرد از نام آن نیز نام این معنای جدید را مشتق نموده است. این گسترش همراه با سرایت قواعد به مشابهات، پایه پدید آمدن زبان کامل را گذاشت. بنابراین، محال است لفظی در زبان پدید آید که نیازی عملی به آن وجود نداشته یا در گفتار به کار نرفته باشد (علامه طباطبایی، ص ۱۶-۱۸).

در هر زبان، از هر لفظ، معنای خاص آن فهمیده می‌شود و این استمرار بی‌خطا نشان می‌دهد که لفظ با معنای خود نسبتی ثابت دارد. ولی چون این نسبت در زبان‌های بیگانه ناشناخته است، پس نسبتی حقیقی و خارجی نیست، بلکه نسبتی اعتباری است. این نسبت ثابت، که موجب پیوند میان لفظ و معنا می‌شود، از سنخ «معنای حرفی» است که قائم به غیر بوده و مستلزم اتحاد طرفین می‌باشد؛ یعنی از جهت نسبت، یک چیز بیشتر در میان نیست، هرچند از لحاظ مستقل هریک از طرفین نسبت، دو چیز وجود دارد؛ لفظ و معنا. این لحاظ، فی نفسه حیثیت تعلیلی دارد؛ یعنی واسطه در ثبوت و علت کثرت و دوگانگی است، نه واسطه در عروض و اثبات آن.

راز و حقیقت دلالت لفظ بر معنا که موجب می‌شود دانای به زبان با شنیدن لفظ به معنا علم پیدا کند، در این است که برای عالم، هریک از دو طرف (لفظ-مفهوم

و معنا) وجودی واحد دارد. صورت لفظ، با وجود کثرت و استقلال خود، عین همان وجودی است که با معنا متحد است. مفهوم در ذهن عالم نیز یک وجود علمی واحد دارد که هم حیث کثرت و استقلال و هم حیث نسبت و اتحاد اعتباری با لفظ را داراست. بنابراین، دلالت یک چیز بر چیز دیگر نخست به حیث وحدت میان دال و مدلول وابسته است و سپس به خود دال. حضور علمی دال (مثلاً صورت لفظ «آب») موجب می‌شود که صورت علمی مدلول (مفهوم آب) که پیش‌تر نزد عالم موجود است، در ذهن حاضر شود.

اکنون که روشن شد حقیقت ارتباط وضعی میان لفظ و مفهوم همان اتحاد اعتباری آن دو است، می‌توان به نقد و ابطال تقسیم‌بندی‌های نادرست و ساختگی اصولیون متأخر درباره «وضع» پرداخت.



تقسیم اول: تقسیم وضع بر اساس مفهومی که به هنگام وضع لحاظ می‌شود.

اصوليون ميگویند «وضع» در یک تقسیم ابتدایی به چهار نوع تقسیم می‌شود:

۱- وضع عام-موضوعه عام

«وضع عام - موضوعه عام» آن است که در هنگام وضع، معنایی کلی و عام در نظر گرفته شود و لفظ برای همان معنای کلی وضع شود. همه اصولیان، هم امکان و هم تحقق این قسم را پذیرفته‌اند و تمام الفاظی را که بر معنای کلی دلالت دارند، در این دسته جای می‌دهند؛ مانند واژه‌های «علم» و «تقوا».

۲- وضع خاص-موضوعه خاص

«وضع خاص - موضوعه خاص» آن است که در هنگام وضع، معنایی خاص و جزئی در نظر گرفته شود و لفظ برای همان معنای جزئی وضع شود. اصولیان این قسم را نیز هم ممکن و هم موجود دانسته‌اند و همه اسم‌های خاص و اعلام را از مصادیق آن ذکر کرده‌اند؛ مانند «تهران» و «مدرسه سپهسالار».

۳- «وضع عام-موضوعه خاص»

«وضع عام - موضوعه خاص» آن است که هنگام وضع، معنایی کلی - مانند مفهوم «مالکیت و اختصاص» - در نظر گرفته شود و لفظ برای مصادیق و جزئیات آن، به طور عام (نه برای یک مورد خاص) وضع گردد. نمونه بارز آن در زبان عربی، حرف «ل» است که بر اختصاص و مالکیت حرفی دلالت

دارد؛ مانند: «الولد للفراش».

همه اصولیان، امکان وقوع این قسم را پذیرفته‌اند؛ اما در تحقق و تعیین مصادیق آن اختلاف نظر دارند. بیشتر اصولیان متأخر، وضع حروف را در این دسته جای می‌دهند؛ مانند «من» و «إلی» در عربی و «از» و «تا» در فارسی.

۴- «وضع خاص-موضوعه عام»

«وضع خاص - موضوعه عام» آن است که هنگام وضع، معنایی خاص و جزئی در نظر گرفته شود و لفظ برای معنای کلی‌ای که آن خاص، فرد یا مصداق آن است وضع شود. تمام اصوليون این قسم را محال دانسته‌اند و قول به جواز آن را، که بسیار نادر است، ناشی از ناتوانی در تصور صحیح مسئله می‌دانند. مشهور اصوليون متأخر، سه قسم نخست از اقسام وضع را ممکن و موجود می‌دانند؛ ولی صاحب کفایه بر این باور است که قسم سوم گرچه از نظر امکان عقلی پذیرفتنی است، اما در واقع مصداقی ندارد، زیرا وی وضع حروف را همچون وضع اسامی از نوع «وضع عام - موضوعه عام» می‌شمرد.

چرایی ابداع این تقسیم

اصوليون متأخر بر این باورند که برای تحقق وضع تعینی - همانند وضع تعینی - لازم است واضح، هر یک از لفظ و مفهوم را جدا از دیگر الفاظ و مفاهیم در نظر گرفته و سپس آن دو را به یکدیگر اختصاص دهد. همچنین آنان معتقدند تمام کلمات و الفاظ از نظر معنا به «کلی» و «جزئی»



تقسیم می‌شوند.

به باور این گروه، معانی حروف از سنخ معانی جزئی‌اند؛ زیرا «فی غیره» بودن آن‌ها را مستلزم جزئی بودنشان می‌دانند. توضیح اینکه، معنای «فی غیره» تنها نوعی نسبت و ارتباط میان دو طرف است و چون بدون تعیین دو طرف مشخص هیچ نسبتی تحقق نمی‌یابد، هر معنای حرفی در هر مورد خاص، منحصر به همان مورد است. برای مثال، معنای «فی» در جمله «الكتاب فی الحقیبة» منحصر به ظرفیت میان این کتاب و این کیف است، و معنای «فی» در جمله «الفلاح فی المزرعة» مخصوص ارتباط ظرفیت میان آن کشاورز و آن مزرعه است. بنابراین، معنای حروف در هر مورد یک معنای جزئی است که فقط بر همان مورد صدق می‌کند.

آنان همچنین متوجه تفاوت میان جزئیات حروف و جزئیات اسامی شده‌اند. در اسامی، هر جزئی نامی ویژه خود دارد؛ مثلاً هر شهر یا هر انسان نام خاص خود را دارد. اما در حروف، همه جزئیات یک معنای حرفی - مانند ظرفیت - به وسیله یک لفظ واحد بیان می‌شوند. برای مثال، «فی» در دو جمله «كتاب در کیف است» و «باغبان در باغ است»، با وجود تفاوت معنای جزئی، با همان لفظ واحد ادا می‌شود. این مسئله موجب طرح این پرسش شده است که واضح، هنگام وضع حرفی مانند «فی»، چگونه همه جزئیات خاص آن را در نظر گرفته و لفظ را برای تک تک آن‌ها وضع کرده است، در حالی

که لحاظ بی‌پایان جزئیات ناممکن است؟ برای حل این مشکل، اصولیون نظریه‌ای را پذیرفته‌اند که بر اساس آن، واضع هنگام وضع حروف، ابتدا معنایی اسمی، کلی و عام را در نظر می‌گیرد که بتواند نمایانگر همه جزئیات بی‌شمار معنای حرفی باشد. این معنای عام، از معنای حرفی انتزاع شده و به صورت معنای اسمی در ذهن لحاظ می‌شود؛ مانند «فوقیت» برای «علی»، «ابتدائیت» برای «من» و «ظرفیت» برای «فی» در عربی.

بدین ترتیب، معنای اسمی کلی (مثلاً «ظرفیت») همچون پلی عمل می‌کند که لفظ «فی» را به تمام معانی حرفی جزئی آن پیوند می‌دهد؛ خواه در «الكتاب فی المحفظة»، خواه در «الفلاح فی المزرعة» یا «النجاة فی الصدق». بر این مبنا، معنای ملحوظ در هنگام وضع کلی است، ولی موضوع‌له آن خاص و جزئی است. به بیان دیگر، «فی» برای عموم این جزئیات وضع شده و این از قبیل وضع عام - موضوع‌له خاص است. بر اساس این دیدگاه، تقسیم میان «وضع» و «موضوع‌له» در همه کلمات و الفاظ جاری شده و همین مبنا به ابداع این تفکیک انجامیده است.

مبانی نادرست تقسیم و نقد آن‌ها

با اندکی تأمل در تقریر تقسیم فوق و استدلال‌هایی که اصولیون ارائه کرده‌اند آشکار می‌شود اندیشه ایشان بر پایه مبانی زیر استوار است:

توصیف مبنای اول: وضع جدای از استعمال



کاربرد، برای مفاهیمشان وضع نشده‌اند؛ بلکه ارتباط وضعی آن‌ها با مفاهیمشان در خلال استعمال کامل جملات به وجود آمده است. از این رو، اساساً عملیاتی به نام «وضع» به معنای جعل تک‌تک الفاظ در برابر معانی‌شان پیش از استعمال و جدا از آن، وجود نداشته و ندارد.

با اندکی دقت، شواهد فراوانی می‌توان یافت که نشان می‌دهند «وضع» جدا از استعمال در کار نیست. برای مثال:

- افعال بدون استناد به فاعل یا نائب فاعل، قابل لحاظ و جعل نیستند.
- اسامی دائم‌الاضافه مانند «غیر» و «دون» هرگز به‌تنهایی استعمال نمی‌شوند.

- حروفی چون «و» (برای عطف)، «ال» (برای تعریف)، «آن» ناصبه در عربی یا «که» در فارسی، بدون قرار گرفتن در ساختار جمله قابل تصور نیستند.

این عناصر همواره در پیوند با کل جمله و با کارکردی در بستر کلام، معنا پیدا می‌کنند. تک‌تک الفاظ و اجزاء به‌صورت مستقل نه نیاز انسان را برمی‌آورند و نه موضوع توجه گویشگران‌اند.

«وضع» پدیده‌ای پیچیده و دور از دسترس نیست که برای شناخت آن ناگزیر به حدس و گمان باشیم؛ بلکه رخدادی آشکار است که در مسیر پیدایش و تکامل زبان‌ها اتفاق می‌افتد. پدید آمدن کلمات و ترکیب‌های تازه، ورود و انطباق لغات بیگانه،

بیشتر مباحث اصولیون درباره «وضع» و مسائل تابع آن، بر این باور استوار است که «وضع» - یعنی قراردادن لفظ برای معنا - عملی مستقل و مقدم بر استعمال است. در این فرآیند، از یک سو نوع یا شخص لفظ، جدا از سایر الفاظ، در نظر گرفته می‌شود و از سوی دیگر، معنای موضوع‌له یا به‌طور مستقیم یا با واسطه، تصور و لحاظ می‌شود و این دو در برابر یکدیگر قرار داده می‌شوند. بر پایه این دیدگاه، اصولیون وضع را از یک سو به‌اعتبار معنای ملحوظ به هنگام وضع، به چهار قسم و از سوی دیگر به‌اعتبار لفظ ملحوظ به هنگام وضع، به دو قسم تقسیم کرده‌اند.

نقد مبنای اول: «وضع» جدای از استعمال صورت‌نمی‌گیرد

تصور رایج اصولیون از چگونگی ایجاد ارتباط وضعی میان الفاظ و مفاهیم، تصویری توهمی و خلاف واقع است. هرگز یک لفظ، کلمه یا هیئت، به‌تنهایی و جدا از سایر عناصر زبان، صرفاً برای «وضع» شدن در برابر یک معنا مورد لحاظ و تصور قرار نمی‌گیرد؛ بلکه عمل وضع، در همان فرآیند سخن گفتن و در بستر استعمال کامل کلام شکل می‌گیرد.

هیچ‌یک از الفاظ، کلمات، هیئت‌ها (مانند اسم فاعل، اسم مفعول، افعال و...)، ترکیبات ناقص (مانند اضافه، توصیف، عطف و...) و ترکیبات تام (مانند جمله‌های اسمیه و فعلیه) به‌طور مستقل و پیش از



دگرگونی معانی، و حتی رواج گویش‌های عامیانه خلاف قواعد که گاه با موافقت و گاه با مخالفت اهل ادب مواجه می‌شوند، همگی «وضع»‌هایی تازه‌اند که در خلال استعمال و مکالمه و با تکرار در زبان تثبیت می‌شوند.

هرچند هر کلمه و هیئتی دارای وضع و مفهوم ویژه خود می‌باشد، اما پیوند وضعی میان لفظ و معنایش در بستر استعمال در جمله و کلام کامل ایجاد شده است. از همین رو، لغت‌پژوهان معنای دقیق هر واژه را از رهگذر تتبع در موارد استعمال آن در متن زبان به دست می‌آورند.

فن دستور زبان، کلام را تحلیل و اجزاء را از یکدیگر تفکیک می‌کند؛ کلمات مفرد را از ترکیبات و مواد کلمات را از هیئت‌ها جدا می‌سازد و احکام هر بخش را مستقل بررسی می‌کند. اما این تحلیل آموزشی و صنعتی، به معنای آن نیست که این اجزاء در واقعیت زبان، ابتدا جداگانه وضع شده و سپس به کار رفته‌اند. این خطای بزرگی است که فرآیند تکوین طبیعی زبان را با منطق آموزش دستوری برابر بدانیم.

نتیجه: فرض وجود عملیاتی مستقل و پیش از استعمال به نام «وضع»، که در آن هر لفظ همراه با معنای موضوع‌له خود در برابر یکدیگر قرار داده شوند، توهمی و باطل است. وضع هر لفظ، در همان استعمالات اولیه کلام کامل تحقق یافته است.

توصیف مبنای دوم: مغایرت مفهوم موضوع‌له با مفهوم ملحوظ

اصولیون گمان می‌کنند مفهومی که نهایتاً موضوع‌له لفظ می‌شود می‌تواند غیر از مفهومی باشد که هنگام وضع لحاظ می‌شود؛ مفهوم دیگری که با موضوع‌له نسبت عموم و خصوص، کلی و جزئی، حمل اولی و حمل شایع یا اسمی و حرفی داشته باشد و بتواند آن را نشان دهد.

نقد مبنای دوم: مفهوم موضوع‌له نمی‌تواند غیر از مفهوم ملحوظ هنگام وضع باشد

پیش‌تر دانستیم که وضع الفاظ در بستر سخن گفتن و هنگام استعمال کلام کامل صورت می‌گیرد. از سوی دیگر روشن است که در هنگام استعمال، جز معنای مقصود گوینده هیچ معنای دیگری مورد توجه او نیست؛ زیرا اساساً لحاظ معانی افزون بر آنچه قرار است بیان شود، ممکن نبوده و موجب اختلال در نظم و ارتباط معانی مورد نظر خواهد شد.

گوینده پیش از بیان، معانی مقصود خویش را در ذهن سامان می‌دهد و سپس الفاظ مناسب آن را بر زبان یا بر قلم جاری می‌سازد. از این رو، به طور کلی نمی‌توان پذیرفت که مفهومی غیر از مفهوم موضوع‌له، هنگام وضع مورد لحاظ قرار گیرد و با آن نسبت کلی و جزئی یا عام و خاص پیدا کند. در حقیقت، همان معنای مقصود گوینده که مصداق و مطابق مفهوم موضوع‌له لفظ است، در هنگام استعمال اراده و لحاظ می‌شود و با به‌کارگیری الفاظ موضوع، به مخاطب منتقل می‌شود. در استعمالات



باشد. از این رو، یک مفهوم کلی نه می‌تواند واسطه برای وضع لفظ، حتی در مورد یکی از مصادیقش باشد، چه رسد به همه افراد و جزئیات آن.

مفهوم کلی بر تمام افراد خود صدق می‌کند، اما هیچ‌یک از افراد را بماهو جزئی نشان نمی‌دهد. ملاک صدق مفهوم کلی بر افراد، صرفاً طبیعت مشترک میان آن‌هاست که همان مفادِ همان کلی طبیعی است. بنابراین، مفهوم کلی فقط خود را نشان می‌دهد و اگر هنگام وضع مورد لحاظ قرار گیرد، موضوع‌له نیز همان کلی خواهد بود، نه افراد و اشخاص آن.

همچنین، مفهومی اسمی که از معنای حرفی انتزاع شده باشد، مفهومی متمایز و مباین با معنای حرفی است؛ نه بر آن صدق می‌کند و نه می‌تواند آینه‌ی لحاظ و ادراک آن قرار گیرد.

از آنجا که وضع در خلال استعمالات اولیه شکل می‌گیرد، هر لفظ در هنگام استعمال همان‌گونه که هست بر خصوص معنای خود دلالت می‌کند. حروف نیز از این قاعده مستثنا نیستند؛ الفاظ حروف در متن سخن کامل، بر روابط و نسبت‌های موجود میان معانی مستقل دلالت کرده و با همین معانی نسبی و ربطی نیز پیوند وضعی یافته‌اند. در استعمالات بعدی نیز این دلالت بر همان معانی ادامه یافته است. از این رو، هیچ معنای اسمی دیگری برای تحقق وضع حروف، نه لازم است و نه امکان لحاظ و

ابتدایی که «وضع» نیز در ضمن آن‌ها تحقق می‌یابد، هیچ مفهومی جز همان مفهوم موضوع‌له نه لحاظ می‌شود و نه اصولاً امکان لحاظ آن وجود دارد.

توصیف مبنای سوم: یک مفهوم آینه مفهومی دیگر

تقسیم چهارگانه اصولیون بر این پایه است که یک مفهوم می‌تواند مرآة و ابزار لحاظ و تصور یک مفهوم دیگر باشد. به عنوان نمونه می‌توان با لحاظ و تصور مفهوم اسمی «فوقیت» مفهوم حرفی «علی» را تصور و لحاظ کرد.

نقد مبنای سوم: مفهوم اسمی متزع از معنای حرفی ابزار لحاظ آن نیست

هیچ مفهومی نمی‌تواند آینه یا ابزارِ لحاظ مفهوم دیگری باشد؛ زیرا مفاهیم از حیث «مفهومیت» با یکدیگر مباین نیست دارند. به همان سان که مفهوم جزئی «شمس‌العماره» نمی‌تواند ابزار ادراک مفهوم کلی «عمارت» شود، مفهوم کلی «عمارت» نیز قادر نیست وسیله لحاظ مفهوم جزئی «شمس‌العماره» باشد.

لفظی مانند «شمس‌العماره» که بر معنای جزئی دلالت می‌کند - یعنی همان فرد خارجی مشخص - با تمام عوارض و ویژگی‌های منحصر به فردش، همچون مکان، زمان ساخت، ظرائف معماری و ارتفاع، مدلول لفظ خواهد بود. هرگز معنای کلی «عمارت» یا «ساختمان» نمی‌تواند بیانگر این فرد خارجی همراه با همه ویژگی‌هایش



تصور آن وجود دارد؛ و اساساً با لحاظ معنای اسمی نمی‌توان معنای حرفی را تصور کرد.

توصیف مبنای چهارم: معنای حرفی؛ جزئی و خاص

یکی دیگر از مبانی فکری اصولیون این است که همه معانی و مفاهیم - از جمله معانی حرفی - به کلی و جزئی تقسیم میشوند و معانی حرفی، خاص و جزئی هستند.

نقد مبنای چهارم: معنای حرفی، نه کلی است و نه جزئی

معانی حرفی که هیئت‌ها، حروف و افعال برای دلالت بر آن‌ها وضع شده‌اند، موجوداتی فی‌غیره هستند؛ یعنی وجودشان قائم به غیر بوده و همان نسبت و ربط میان اشیاء به شمار می‌آیند. این معانی عین پیوند و اتحاد میان اشیاء بوده و ذات مستقل ندارند. چون فاقد وجود و ذات مستقل‌اند، حدّ، چیستی و ماهیتی نیز ندارند. بنابراین، همه احکام و عوارض آن‌ها به موجودات مستقل و ذی‌ربطشان بازمی‌گردد.

نتیجه آنکه معانی حرفی نه می‌توانند محکوم‌علیه باشند و نه محکوم‌به؛ نه جوهرند و نه عرض؛ نه بسیط‌اند و نه مرکب؛ نه جزئی‌اند و نه کلی؛ و نه عام‌اند و نه خاص. (علامه طباطبایی، حاشیه الکفایه، ص ۲۸)

بنابراین، «جزئی» یا «کلی» بودن تنها در حوزه موجودات فی‌نفسه، اعم از جوهری یا عرضی، معنا دارد و در باب معانی حرفی راه ندارد.

جزئی یا خاص پنداشتن معانی حرفی،

ناشی از درک نادرست حقیقت آن‌هاست. حروف برای دلالت بر روابط و نسبت‌های میان اشیاء وضع شده‌اند، نه برای اشیاء جزئی. از این رو، ضرورتی ندارد به این بن‌بست بیفتیم که هنگام وضع، تصور همه آن جزئیات نامحدود لازم باشد و به ناچار، به برداشت نادرست «وضع عام، موضوع‌له خاص» تن دهیم و به جدایی میان «وضع» (معنای ملحوظ هنگام وضع) و «موضوع‌له» گردن بگذاریم.

توصیف مبنای پنجم: تکثر مفهومی

مبنای دیگر اصولیون که موجب این تقسیم چهارگانه شده این است که جزئی بودن معانی حرفی مستلزم تکثر مفهومی آن به تعداد موارد استعمال می‌باشد.

نقد مبنای پنجم: حرفی بودن یک معنا موجب تکثر مفهومی آن نمی‌شود

حقیقت معنای حرفی، آن وجود عین ربط که ذاتی متباین و مستقل از غیر ندارد حقیقت معنای حرفی است نه مفهوم معقول از آن. هر مفهوم، چه حقیقی و چه اعتباری و چه اسمی و چه حرفی و نیز چه معقول اولی باشد و چه معقول ثانوی، از آن حیث که مفهوم است، از مفاهیم دیگر متمایز بوده و در برابر آن‌ها قرار می‌گیرد.

الفاظ حروف، مانند «من»، «إلی»، «فی»، ترکیب اضافه، ترکیب جمله و ...، در استعمالات اولیه‌ای که به پیدایش وضع انجامیده، برای موارد حقیقی معانی حرفی به کار رفته‌اند. با تکرار و تثبیت آن‌ها در زبان،



بر بی‌شمار مورد، ناچار به پذیرش «وضع عام - موضوع له خاص» شویم.

برای وضوح بیشتر، این مطلب را در قالب چند نمونه توضیح می‌دهیم:

وقتی «برداشتن وزنه توسط ورزشکار»، «ذبح گوسفند توسط قصاب» و «نوشتن کتاب توسط نویسنده» را مشاهده می‌کنیم، با رویدادهایی روبه‌رو هستیم که در آن‌ها موجودات مستقل و روابط میان آن‌ها تحقق یافته‌اند. ما از این رویدادها مفاهیمی گوناگون به دست می‌آوریم و برای انتقال این مفاهیم به دیگران، از الفاظی که دقیقاً برای آن‌ها وضع شده‌اند، استفاده می‌کنیم:

- ورزشکار وزنه را برداشت.
- قصاب گوسفند را ذبح کرد.
- نویسنده کتاب را نوشت.

در همه این موارد، ترکیبی از پنج موجود در خارج تحقق دارد: دو وجود جوهری (فاعل و مفعول)، یک وجود عرضی (فعل)، و دو وجود رابط (نسبت فاعلی و نسبت مفعولی). ما برای هر یک از این پنج‌گونه وجود، مفهومی جداگانه فهمیده‌ایم و لفظی (کلمه یا ترکیب) برای آن وضع کرده‌ایم. به عنوان نمونه، در فارسی لفظ «را» را برای همان مفهوم حرفی «ربط مفعولی» وضع کرده‌ایم؛ نسبتی که در «ورزشکار - وزنه»، «قصاب - گوسفند» و «نویسنده - کتاب» به شکل مفعولی برقرار است.

دقت شود: آنچه در خارج «وجود ربطی» دارد و ذاتی مستقل ندارد، همان رابطه مفعولی

این الفاظ با مفاهیمی که از آن حقایق و وجودات حرفی انتزاع می‌شود، پیوند وضعی یافته‌اند.

برای مثال، هیئت جمله فعلیه - که معنای حرفی آن «نسبت فعل صادر از فاعل» است - در موارد خارجی گوناگونی مانند «قال محمد» (صدور سخن از محمد)، «ذهب الرضا» (صدور رفتن از رضا) و «ضحک زید» (صدور خنده از زید) استعمال شده است. در نهایت، هیئت ترکیبی «فعل و فاعل» - که ترکیبی مستقل از «مبتدا و خبر» و نیز «فعل و نائب فاعل» است - به یک مفهوم حرفی واحد، یعنی «نسبت وجودی میان فاعل و فعل صادر از او» اختصاص یافته و برای همین معنا وضع شده است.

به همین قیاس، هر فعل و اسمی که در قالب این ترکیب اسنادی قرار گیرد، بر وجود همان نسبت دلالت می‌کند. از این رو، هیئت جمله فعلیه برای یک مفهوم حرفی واحد وضع شده است. همچنین، همه حروف (مانند «من» و «الی») دارای یک «موضوع له» واحد هستند که بر همه موارد استعمال صدق می‌کند. تفاوت «النجاة فی الصدق» با «الماء فی الکأس» در حقیقت و معنای نسبت میان «نجاة» و «صدق» در مقابل نسبت میان «ماء» و «کأس» است، نه در مفهوم حرفی آن‌ها.

بنابراین، معانی حروف جزئی نیستند و تکثر مفهومی به تعداد موارد استعمال ندارند تا برای توجیه چگونگی وضع یک لفظ واحد



است؛ نه مفهوم ما از آن. ما از این وجود ربطی، مفهومی حرفی به دست می‌آوریم که جدای از مفاهیم جوهری (ورزشکار، قصاب، نویسنده)، مفاهیم عرضی (برداشتن، ذبح، نوشتن) و مفاهیم حرفی دیگر (مانند «از»، «تا» و ...) است. لفظ «را» دقیقاً برای این مفهوم حرفی واحد وضع شده و در همه موارد استعمال بر همان معنا دلالت می‌کند.

پس هر نوع نسبت و رابطه‌ای که میان موجودات مستقل برقرار است، نزد ما مفهومی واحد دارد و برای دلالت بر آن، حرف، هیئت یا ترکیب خاصی وضع شده است. معنای این سخن که «معانی حرفی استقلال در مفهومیت ندارند»، این نیست که مفهومی متمایز از مفاهیم دیگر ندارند، بلکه یعنی بدون وجود حقایق مستقل اسمی، اساساً قابل فهم و ادراک نخواهند بود.

نظر محقق اصفهانی

علامه شیخ محمدحسین اصفهانی نیز تقسیم چهارگانه اصولیون را پذیرفته و وضع حروف را از نوع «وضع عام - موضوع له خاص» می‌داند؛ زیرا بر این باور است که معانی حرفی در هیچ ظرف وجودی دارای ذات مستقل نبوده، تحت هیچ مقوله‌ای - حتی مقولات نسبی - قرار نمی‌گیرند. به تنهایی قابل تعقل نیستند و جامع ذاتی میان آن‌ها وجود ندارد. بنابراین، در هنگام وضع، همه این معانی تنها با یک جامع عنوانی قابل تصور و لحاظ‌اند و ناگزیر، این عنوان باید معنایی اسمی و مستقل باشد. از این رو، آنچه هنگام

وضع الفاظ حروف برای معانی آن‌ها لحاظ می‌شود، غیر از موضوع له بوده و با آن نسبت عموم و خصوص دارد.

به عنوان مثال، هنگام وضع لفظ «من» برای ابتدائیت حرفی به حمل شایع، معنای اسمی مستقل ابتدائیت آلی به حمل اولی لحاظ می‌شود. در نتیجه، آنچه ملحوظ در وضع است «ابتدای آلی» به حمل اولی، و آنچه موضوع له است «ابتدای آلی و نسبی» به حمل شایع خواهد بود. بر این اساس، مفهوم موضوع له نسبت به مفهوم ملحوظ هنگام وضع، اخص است و میان آن دو رابطه عموم و خصوص برقرار است. (محقق اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۵-۵۶)

نقد نظریه محقق اصفهانی

گرچه نظریه محقق اصفهانی بر پایه مبانی پذیرفته شده مشهور است و تمامی نقدهای گذشته ما متوجه وی نیز است، ولی از آنجا که ایشان با دقت فلسفی خاص خود آن را به گونهای توجیه کرده است که حاوی نکات جدیدی است. لذا، اشکالات زیر نیز به ایشان وارد است:

«حمل اولی - حمل شایع» بر معانی حرفی صدق نمی‌کنند

۱. از آنجا که معانی حرفی فاقد «ذات» هستند، حمل اولی و حمل شایع نیز در مورد آن‌ها معنا ندارد؛ چراکه «ذاتی» در کار نیست تا به حمل اولی یا به حمل شایع لحاظ و



«ابتدائیت» در حقیقت معانی اسمی منتزع از معانی حرفی «فی» و «من» هستند؛ نه معنای حرفی به حمل اولی، و نه معنای جامع مصادیق معنای حرفی. همچنین، مفهوم «ابتدائیت ربطی» ترکیبی است از دو مفهوم: نخست، «ابتدائیت» که از معنای حرفی «من» انتزاع شده است، و دوم، مفهوم «ربط» که یک معقول ثانی فلسفی به شمار می‌آید. ازاین‌رو، «ابتدائیت ربطی» نه یک مفهوم واحد است و نه معنای حرفی به حمل اولی.

۳- حمل اولی یک معنا با حمل شایع آن نسبت اعم و اخص ندارد.

تعقل گردد. افزون بر این، حمل اولی در هر معقولی صرفاً بیانگر ذات و ذاتیات آن است و هرگز مرآت برای افراد آن محسوب نمی‌شود. همین ویژگی حمل اولی است که آن را از حوزه صنایع و فنون دور ساخته و در مقابل حمل شایع صناعی قرار داده است.

پرسش: اگر معنای حرفی «حمل اولی» ندارد، پس خود مفهوم «معنای حرفی» که مستقلاً مورد لحاظ ماست و بر همه معانی حرفی مانند ظرفیت، ابتدائیت و... دلالت می‌کند، چیست؟

پاسخ: مفهوم «معنای حرفی» یک معقول ثانی فلسفی است که سنخ، نحوه و مرتبه وجودی موجودات فی‌غیره را بازنمایی می‌کند و تمام موجودات ربطی و نسبی، مصادیق آن‌اند. این درست شبیه مفهوم «عرض» است که آن نیز یک معقول ثانی فلسفی بوده و نحوه و درجه وجودی موجودات عرضی را نشان می‌دهد؛ نه آنکه خود معقول اولی و ماهوی باشد تا بتوان آن را به دو نحو حمل اولی و حمل شایع لحاظ کرد.

بنابراین، معقول ثانی «معنای حرفی» نباید با معنای حرفی مورد بحث - مانند مدلول لفظ «فی» - خلط شود. مدلول حرف «فی» و نظایر آن، اساساً فاقد حمل اولی و حمل شایع‌اند که بتوان یکی را ملحوظ در وضع و دیگری را موضوع له قرار داد.

معنای اسمی، منتزع از معانی حرفی است، نه حمل اولی آن

۲- معانی اسمی مانند «ظرفیت» و



تقسیم دوم: وضع شخصی - وضع نوعی

اصولیون وضع را بر اساس نوع لفظی که هنگام وضع لحاظ می‌شود، به دو قسم شخصی و نوعی تقسیم کرده‌اند. به طور کلی، از مجموع سخنان ایشان برمی‌آید که وضع مواد (مانند «س--ی--ر») شخصی است؛ زیرا ماده به تنهایی و مستقل از هر هیئت قابل تصور و لحاظ است و در نتیجه، شخص همان ماده برای مفهوم خود وضع می‌شود. در مقابل، وضع هیئت‌ها (مانند اسم فاعل یا صیغه ماضی) نوعی است؛ چراکه هیچ هیئتی به تنهایی و بدون پیوند با یک ماده قابل تصور نیست. به همین دلیل، نوع و وزن هیئت به کمک یک ماده نمونه، مانند «ف-ع-ل»، برای معنای خود وضع می‌شود.

آخوند خراسانی در این باره می‌نویسد: «مرکبات نیازی به وضع جداگانه ندارند؛ زیرا مواد آن‌ها به طور شخصی وضع شده‌اند و هیئت‌های آن‌ها نیز دارای وضع نوعی هستند.» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۸) محقق اصفهانی نیز این تقسیم را چنین توضیح می‌دهد:

«از آنجا که ماده را می‌توان به تنهایی لحاظ کرد، وضع آن شخصی است. ولی هیئت را نمی‌توان به تنهایی لحاظ کرد، بلکه تنها در ضمن یک ماده معین قابل تصور است؛ از این رو اگر برای معنایی وضع شود، اختصاص به هیئت همراه با همان

ماده خواهد داشت. بنابراین، هنگام وضع - مثلاً - هیئت اسم فاعل باید گفت: هیئت «فاعل» و نظایر آن (مانند کاتب، ضارب و...)، و این همان معنای نوعی بودن وضع هیئت‌هاست.» (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۷۸)

نقد تقسیم دوم

۱. هماهنگی در وضع مواد و هیئت‌ها

وضع تمام مواد و هیئت‌ها همواره در بستر گفتار کامل، در قالب کلمات معین و همراه با استعمال سایر مواد، هیئت‌ها و ترکیب‌ها رخ می‌دهد. هیچ ماده‌ای - مانند «ج-م-ل» - به تنهایی و مستقل به کار نرفته و لحاظ نشده است. از همین رو، علمای لغت و اشتقاق ماده و معنای آن را در تمام مشتقات جاری دانسته و آن را لفظی مستقل از مشتقات نمی‌دانند؛ بلکه آن را اصل، ریشه و روح کلماتی می‌شمارند که از آن مشتق شده‌اند. معنای هر ماده نیز از مجموع مشتقات آن انتزاع می‌شود؛ فرآیندی دشوار که گاه با اختلاف نظر میان ائمه لغت و اشتقاق همراه است. بنابراین، ماده نیز از این جهت که به تنهایی قابل استعمال، لحاظ و وضع نیست، هیچ تفاوتی با هیئت ندارد تا بتوان بر این اساس، اختلافی در شخصی یا نوعی بودن وضع آن دو قائل شد.

هرچند هیچ ماده، هیئت، کلمه یا ترکیبی به تنهایی لحاظ نمی‌شود و همواره در کنار دیگر اجزای کلام و در ضمن سخن کامل



نباید بر همان معنا دلالت کنند، حال آنکه همه اشخاص لفظ موضوع به طور یکسان بر آن دلالت دارند.

ویژگی‌های اختصاصی اشخاص الفاظ - مانند نرمی یا خشونت صدا، قوت یا ضعف ادا، یا حالات نفسانی گوینده که در کلام منعکس می‌شود - هیچ نقشی در پیوند وضعی میان لفظ و معنا ندارند. این پیوند همواره با صورت نوعی لفظ برقرار می‌شود که بر همه اشخاص آن صدق می‌کند.

بنابراین، هیچ تفاوتی میان ماده و هیئت وجود ندارد:

- هر دو در ضمن استعمالات وضع شده‌اند.
- هر دو همراه یکدیگر لحاظ شده‌اند، نه به تنهایی.
- هر یک مفهومی جداگانه دارد.
- اشخاص آن‌ها هنگام استعمال به کار می‌رود و پیوند وضعی با صورت نوعی آن‌ها برقرار است.

حتی در وضع تعینی نام برای اشیای جزئی، این صورت نوعی لفظ است که با مفهوم موضوع له ارتباط می‌یابد، نه شخص لفظ. مثلاً اگر پدری اولین بار نام «اسماعیل» را بر فرزند خود نهد، آنچه با مفهوم جزئی اسماعیل پیوند وضعی دارد «صورت نوعی لفظ اسماعیل» است، نه همان صدای خاصی که در بار نخست از دهان پدر خارج شده است. از همین رو هر فرد و شخص لفظ «اسماعیل» از هر زبان گوینده‌ای که صادر

به کار می‌رود، اما هر یک وضع و موضوع له ویژه خود را دارند. از این رو، تقسیم وضع بر اساس «لفظ ملحوظ در هنگام وضع» معنای دقیقی ندارد و از این جهت، میان وضع مواد و هیئت‌ها تفاوتی نیست؛ هر دو در کنار یکدیگر و در کنار دیگر اجزای کلام برای مفهوم خاص خود وضع شده‌اند.

۲. صورت نوعی الفاظ و نقش آن در وضع

الفاظ زبان‌ها از سنخ اصوات هستند و مانند سایر پدیده‌های طبیعی، هم افراد و اشخاص خارجی دارند و هم صورت‌های نوعی مفهومی در اذهان اهل زبان. آنچه در استعمال واقعی بر معانی دلالت می‌کند، اشخاص خارجی الفاظ است که از گوینده صادر می‌شود؛ اما آنچه ارتباط وضعی با موضوع له دارد، صورت نوعی لفظ در ذهن است، نه افراد خارجی آن.

این قاعده نسبت به همه انواع الفاظ - چه ماده و چه هیئت - به یکسان جاری است. در استعمالات نخستین موجب به وجود آمدن وضع نیز، شخص لفظ به کار می‌رود ولی پیوند وضعی میان صورت نوعی لفظ و مفهوم برقرار می‌شود.

۳. نقد «وضع شخصی» به معنای رایج

ادعای این‌که «شخص یک لفظ برای یک مفهوم وضع می‌شود» ادعایی بی‌پایه است؛ زیرا اگر موضوع له با شخص یک لفظ ارتباط وضعی داشته باشد، اشخاص دیگر آن لفظ



شود، همان معنا را می‌رساند.

۴. معنای درست «وضع نوعی»

«وضع نوعی» معنای صحیحی دارد که ربطی به تقسیم دوگانه ناصواب «وضع شخصی و نوعی» بر پایه لفظ ملحوظ ندارد، بلکه به نحوه ارتباط کلمه با عموم معانی مجازی مربوط است.

حضرت علامه طباطبایی می‌فرماید:

«هر لفظی فقط با معنای حقیقی خود ارتباط وضعی و اتحاد تام اعتباری دارد و نمی‌تواند با تک‌تک معانی مجازی چنین اتحادی داشته باشد. اما چون لفظ از یک سو با معنای حقیقی اتحاد وضعی دارد و از سوی دیگر، معنای حقیقی نیز با هر یک از معانی مجازی ادعایی اتحاد اعتباری دارد، نتیجه می‌گیریم که نوع هر لفظ با نوع معانی مجازی آن ارتباط وضعی یافته است. بنابراین، ارتباط هر لفظ با معنای حقیقی‌اش از نوع وضع شخصی است، ولی ارتباط آن با عموم معانی مجازی، از نوع وضع نوعی خواهد بود.» (علامه طباطبایی، ص ۳۱)

نتیجه

«وضع» یعنی ارتباط وضعی میان الفاظ و مفاهیم آن‌ها، عبارت است از اتحاد اعتباری صورت نوعی الفاظ با مفاهیمی برگرفته از حقایق و معانی که امکان سخن گفتن و تفهیم معانی و حقایق را فراهم می‌سازد. این اتحاد اعتباری همان چیزی است که زبان‌ها

را پدید می‌آورد، در شمار معلومات اعتباری بشر جای دارد و قابل آموزش و یادگیری است. ارتباط وضعی الفاظ با مفاهیم، یعنی پیدایش زبان‌ها، در جریان گفت‌وگوهای نخستین و در ضمن استعمال کلام کامل شکل گرفته است و محال است لفظی به‌طور ابتدایی و بدون نیاز یا بدون به‌کارگیری واقعی وضع شده باشد. تصور وجود عملیاتی مستقل به نام «وضع» که در آن هر یک از الفاظ و مفاهیم به‌طور جداگانه و یک‌به‌یک لحاظ و به یکدیگر تخصیص داده شوند، توهمی بی‌اساس است.

خود وضع، یعنی اتحاد اعتباری لفظ و مفهوم، فی‌نفسه هیچ‌گونه تقسیم ذاتی ندارد و هرگونه تقسیم‌بندی تنها به اعتبار یکی از دو طرف ارتباط، یعنی لفظ یا مفهوم، ممکن است. تقسیمات درست الفاظ همان‌هایی است که در علم صرف و نحو از حیث صورت و معنا مطرح شده است. از این رو، تقسیم چهارگانه وضع، بر اساس جدایی میان «معنای ملحوظ به هنگام وضع» و «معنای موضوع له»، نادرست و موهوم است. همچنین تقسیم دوگانه آن به شخصی و نوعی، بر پایه لحاظ شخص یا نوع الفاظ در هنگام وضع، نیز بی‌اساس است؛ زیرا در همه الفاظ، از مواد و کلمات گرفته تا هیئت‌ها و ترکیب‌ها، این صورت نوعی لفظ است که با صورت مفهوم ارتباط وضعی یافته است، در حالی که در مقام سخن، اشخاص و مصادیق الفاظ به کار می‌روند.



«وضع نوعی» تنها در معنای دیگری قابل
تصور و صحیح است و آن هم ارتباط ثانوی
لفظ با عموم معانی مجازی آن است؛ بدین
معنا، وضع نوعی هیچ ارتباطی با تقسیم
دوگانه نادرست پیش گفته ندارد.



فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، ۱۳۶۷، کفایة الأصول، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
۲. بروجردي نجفی، محمدتقی، ۱۳۶۴، نهاية الأفكار، تقرير درس آغا ضياء الدين عراقی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۳. توده فلاح، عبدالحسين، ۱۴۰۴، تنقيح و اصلاح اصول فقه، تهران: نشر طلوع معنا، چاپ اول.
۴. -----، ۱۴۰۱، ضرورت و روش تنقيح و اصلاح اصول فقه، تهران: نشر طلوع معنا، چاپ اول.
۵. جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۶، الفوائد الضيائية، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية.
۶. حائري اصفهانی، محمدحسين، ۱۳۶۳، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، قم: دار احیاء العلوم الاسلامية.
۷. حیدری، علی نقی، ۱۳۶۴، اصول الاستنباط، تهران: دار الكتب الاسلامية، چاپ دوم.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر (مقرر) موسوی خمینی، سيد روح الله (محاضر)، ۱۳۸۲، تهذيب الأصول، قم: اسماعيليان.
۹. طوسی، ابوجعفر محمدبنحسن، ۱۳۸۹، العدة في أصول الفقه، قم: مؤسسه بوستان كتاب.
۱۰. طباطبائی، علامه سيد محمد حسين، ۱۳۶۲، رسائل سبعة، الاعتباريات، قم: انتشارات بنياد علمی فرهنگی علامه طباطبائی.
۱۱. -----، ۱۳۵۶، اصول فلسفه رئاليسم، قم: مركز بررسي های اسلامي قم.
۱۲. -----، حاشية الكفاية، بنياد فكري استاد علامه سيد محمد حسين طباطبائي با همكاري نمايشگاه و نشر كتاب.
۱۳. علم الهدی، سيدمرتضى، ۱۳۶۳، الذريعة إلى أصول الشريعة، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. غروی اصفهانی، محمدحسين، ۱۴۱۸ ه.ق، نهاية الدراية في شرح الكفاية، بيروت: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
۱۵. فياض، محمد اسحاق، ۱۴۱۹، محاضرات في أصول الفقه، تقارير درس سيد ابوالقاسم خويي، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، مؤسسه النشر الاسلامي.
۱۶. هاشمی، سيد محمود، ۱۴۰۵ ه.ق، بحوث في علم الأصول تقارير لأبحاث السيد محمد باقر الصدر، قم: المجمع العلمي للشهيد الصدر.
۱۷. كاظمی خراسانی، محمد علی، ۱۴۰۴ ه.ق، فوائد الاصول من افادات قدوة الفقهاء الميرزا محمد حسين الغروي النائيني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.

